

تحلیل حقوقی مقاومت فلسطینیان با رژیم اسرائیل در پرتو نظریه

جنگ عادلانه

حیدر شجاعی^۱ | محمد علم عدیل^۲

چکیده

در اهمیت نظریه جنگ عادلانه همین بس که مهم‌ترین تفسیر نظری از اهمیت اخلاقی جنگ و محدودیت‌های موجود به دست می‌دهد و می‌کوشد که ماهیت رفتار نظامیان با نیروهای متجاوز و غیرمتجاوز را تبیین نماید و به همین جهت، الهام‌بخش در عرصه حقوق بین‌الملل جنگ شد. ادعا و تلاش این مقاله این است که ضمن پرداختن مختصر به سیر تاریخی نزاع فلسطین با رژیم اسرائیل و به‌طور ویژه به امکان‌سنجی و تحلیل مقاومت فلسطینیان در پرتو اخلاق جنگ بپردازد. بدین رو، با کاربست روش تحلیلی - توصیفی و بر پایه گردآوری کتابخانه درصدد پاسخ به این سؤال است که مقاومت فلسطینیان با رژیم اسرائیل بر مبنای نظریه جنگ عادلانه گویایی چه وجه حقوقی است؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که پروژه ایجاد دولت اسرائیل، از ابتدا تا انتها برخلاف خواست اکثریت نودودو درصدی فلسطینیان بومی، برنامه‌ریزی و اجرا شد. بنابراین، از آنجاکه با کشتار رژیم اسرائیل اساساً منفذی برای مبارزه‌ای مدنی باقی نمانده است، نه تنها آن‌ها می‌تواند با تکیه بر نظریه جنگ عادلانه به مقاومت مسلحانه بپردازد بلکه، دولت‌های دیگر و مراجع بین‌المللی نیز ملزم است که از این مقاومت حمایت نماید.

کلیدواژه‌ها: مقاومت، نظریه جنگ عادلانه، اخلاق، فلسطین، اسرائیل

۱. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شیراز و مدرس دانشگاه

ایمیل: haidarshojai83gmail.com

۲. ماستری حقوق عمومی دانشگاه تهران و عضو هیئت علمی دانشگاه جوزجان، شبرغان، افغانستان

ایمیل: m.alam.adeel@ut.ac.ir



مقدمه

در میان آتش و خون، فلسطین همچون نگینی شکسته بر تارک تاریخ معاصر می درخشد؛ سرزمینی که مقاومت در آن نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی وجودی است. از نخستین روزهای اشغال تا امروز، فلسطینیان با چنگ اندازی استعمارگرانه بر خاک، هویت و حق حیات جمعی خود روبه‌رو بوده‌اند. اینجا مقاومت تنها به‌مثابه یک تاکتیک سیاسی نیست، بلکه زبانی است که در برابر ظلم سکوت نمی‌کند و هستی از پا درآمده را فریاد می‌زند. در جهانی که قوانین بین‌المللی اغلب در سایه قدرت‌های بزرگ به حاشیه رانده می‌شود، فلسطین به آزمایشگاهی تبدیل شده که در آن «حق تعیین سرنوشت» انسانی، هرروز با تانک‌ها و دیوارهای بتنی به محاق می‌رود؛ اما چرا مقاومت، با همه هزینه‌هایش همچنان تنها راه باقیمانده است؟

پاسخ سؤال فوق را باید در بطن تناقضی جستجو کرد که غرب مدعی حقوق بشر، سال‌ها است که آن را نادیده می‌گیرد؛ وقتی اشغالگری، شهرک‌سازی و آپارتاید به سیاست‌های رسمی یک دولت بدل می‌شود، مقاومت نه تنها یک حق قانونی و اخلاقی، بلکه تکلیفی تاریخی است. این مقاومت، از دل خاکستر خانه‌های ویران شده و اشک‌های مادرانی زاده می‌شود که کلیدهای بازگشت به سرزمین اجدادی را نسل به نسل حفظ کرده‌اند. فلسطین امروز، نماد مبارزه‌ای فراتر از جغرافیا است؛ پرسشی است درباره وجدان جهانیان: آیا می‌توان در برابر کشتار و سرکوبی که حقوق اولیه بشر را زیر پا می‌گذارد، سکوت کرد؟ مقاله پیش رو می‌کوشد تا با گریز به ابعاد تاریخی، حقوقی و انسانی مسئله فلسطین، مقاومت را نه به‌مثابه یک گزینه سیاسی، بلکه به‌عنوان تنها پاسخی مشروع و حقوقی تحلیل کند. به قول خالدی، نفی حق بازگشت آوارگان تا محاصره غزه، از کشتارهای دوره‌ای تا عادی‌سازی روابط برخی دولت‌ها با رژیم صهیونیستی، مقاومت فلسطین یادآوری است بر این حقیقت ساده که هیچ زنجیری، هرچند آهنین، ابدی نخواهد بود. (خالدی، ۱۹۹۷: ۷۵)

با این وجود، از آنجا که راه حل مدنی تا اینک نتوانسته این بن‌بست را به شکل بنیادی حل کند، مسئله جدی که در این گیرودار سر برمی‌آورد این است که با امعان نظر به عدم پاسخگویی مدنی، چه پاسخ و وجه حقوقی می‌توان به این مسئله به شکل بنیادی پیدا کرد؟



بدین جهت، این تحقیق در روشنایی «نظریه جنگ عادلانه» درصدد راه‌حل حقوقی برای منازعه اسرائیل و فلسطین است.

فرضیه این مقاله آن است که تنها راه‌حل برای فلسطینیان این است که متوسل به مقاومت شده و بر مبنای نظریه جنگ عادلانه عمل نمایند و کشورهای دیگر نیز بر اساس حقوق بشردوستانه ملزم به حمایت این مقاومت است در رابطه با نظریه جنگ هرچند به شکل گذرا باید اشاره کرد که این نظریه، قدمتی طولانی داشته و ریشه در افکار متألهینی چون آگوستین قدیس و توماس آکوئیناس فیلسوفانی چون مایکل والزر و ریچارد نورمن و حقوق‌دانانی چون هوگو پروتیوس دارد (لوباتان، ۱۳۹۱: ۵۳۸) و در آن از چرایی و چگونگی جنگ‌ها و ملاک‌های ارزیابی اخلاق جنگ، سخن به میان می‌آید. (پیک حرفه، ۱۳۹۳: ۱۲۱)

در این تحقیق تلاش شده تا با ترسیم وضعیت تاریخی منازعه اسرائیل-فلسطین، طرحی هرچند ناقص و نارسای حقوقی، از نابسامانی و وضعیت بحرانی فلسطین ترسیم شود. لذا این نوشته مختصر هم پرمدها است و هم متواضع، پرمدها است چون در پس این آشفتگی و کشتار انسان‌های بی‌گناه، درصدد ترسیم نظام منسجم و استحکام عدالت است و متواضع است چون مُصر بر این ادعا نیست که راه‌حل فقط همین است؛ زیرا این نوشته با منطق حقوقی و مدرن به قضیه فوق نگاه کرده است و چه بسا اگر از منظر اسلام نگریسته شود و به‌ویژه «نقش جهاد» در بازتعریف چنین مسائل، برجسته گردد، ممکن است پاسخ جدی‌تری را ارائه شود که از موضوع این بحث تخصصاً خارج است.

۱. وضعیت تاریخی منازعه اسرائیل-فلسطین

درباره وضعیت تاریخی منازعه اسرائیل و فلسطین، باید گفت که این مهاجرت بدون رضایت اکثریت عرب فلسطینی و با وجود اعتراضات مکرر آن‌ها که به‌طور مسالمت‌آمیز و خشونت‌آمیز ابراز شده بود، انجام شد. تا پایان سال ۱۹۴۶، جمعیت اقلیت یهودی از ۸ درصد به ۳۱ درصد جمعیت فلسطین افزایش یافت که شامل بدوی‌ها نیز می‌شد. (36-37، McCarthy: 1990) ایجاد یک اقلیت یهودی قابل توجه، ترس از ابعاد کشف شده اخیر هولوکاست و همدردی با بازماندگان هولوکاست در اروپا (که فلسطین می‌توانست مقصدی برای آن‌ها باشد) به‌طور جمعی حمایت سیاسی کافی برای قطعنامه مجمع عمومی سازمان



ملل در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ که طرح تقسیم را توصیه کرده بود، ایجاد کرد. این طرح هرگز به مرحله اجرا درنیامد. (همان، ۱۵۹ - ۱۶۲-۱۶۳) در عوض، دولت اسرائیل به طور یک جانبه استقلال خود را در ۱۴ مه ۱۹۴۸ اعلام کرد و توصیه مجمع را به عنوان «غیرقابل برگشت» توصیف کرد، مرزهای پیشنهادی طرح تقسیم را از طریق اقدام نظامی گسترش داد، به فرار بیش از ۷۰۰,۰۰۰ عرب فلسطینی کمک کرد و از بازگشت آن‌ها به خانه‌هایشان جلوگیری کرد. (پاپه، ۲۰۰۶) آنچه با همزیستی در یک سرزمین با اکثریت عرب در ۱۹۱۸ آغاز شد، با فتح و تأسیس یک دولت با اکثریت یهودی در ۱۹۴۸ پایان یافت. (katan, 2009: 123)

پروژه ایجاد دولت دارای اکثریت یهودی در فلسطین، از ابتدا تا انتها بدون رضایت «جمعیت بومی»؛ یعنی اکثریت ۹۲ درصدی عرب، برنامه‌ریزی و اجرا شد. تنها جایگزین برای رضایت اکثریت عرب (به مهاجرت کافی برای ایجاد اکثریت یهودی، یا به خروج داوطلبانه در صورتی که نتوان به سرعت کافی اکثریت یهودی را ایجاد کرد) ناگزیر نیروی نظامی بود. این بدان معنا است که بنیان دولت «یهودی و دموکراتیک» اسرائیل در فلسطین در سال ۱۹۴۸، ناعادلانه و کاملاً غیر دموکراتیک بود. این برخلاف دیدگاه جان رالز است که باور دارد «تمام انسان‌ها نیازهای و مصالح اساسی دارند که تأمین آن‌ها لازمه‌ای یک زندگی حداقلی آبرومند و شایسته است. حقوق بشر در واقع ضامن تأمین آن علایق و مصالح به شمار می‌رود و در این سنت، حقوق بشر، بنا است طیف گسترده‌ای از نیازهای یک انسان به مثابه یک موجود اخلاقی و کرامتند را پاس بدارد. تأمین نیازهای که بر آمدنشان لازمه بهره‌مندی از یک زندگی حداقلی کرامت و انسانی است». (نراقی، ۱۳۹۰: ۵۲) اگر در هر یک از ۱۶ زیربخش فلسطین، همه‌پرسی در مورد طرح تقسیم سازمان ملل برگزار می‌شد، به جز در یافا (تل‌آویو) و احتمالاً (بسته به میزان مشارکت رأی‌دهندگان) حیفا، در همه جا رد می‌شد. (مجمع عمومی سازمان ملل، ۱۹۴۷: بند ۶۶؛ Khalidi, 1997:14)

از یک سو می‌توان استدلال کرد که خیر؛ زیرا بنیان کشورهای امروزی مانند ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا و نیوزیلند و همچنین سایر کشورهای «اروپای جدید»، حتی ظالمانه‌تر بوده است. این کشورها با بی‌احترامی کامل به حقوق اکثریت بومی، به عنوان مستعمره‌های اروپایی (عمدتاً مسیحی) تأسیس شد و گسترش یافت. این بدان معنا نیست



که گفتن اینکه یهودیان «فلسطین را دزدیده‌اند» تهمت خون است؛ زیرا چندین دموکراسی معتبر در اروپای جدید با «سرقت کشور» آغاز به کار کرد. همچنین به این معنا نیست که جمعیت یهودی-اسرائیلی تل آویو، اورشلیم غربی یا حیفا باید آنجا را ترک کنند، همان طور که جمعیت مسیحی-اروپایی نیویورک، تورنتو، سیدنی و اوکلند نباید این کار را کنند. (همان، ۱۶)

اکثریت عرب مسلمان در فلسطین از آنچه در راه بود، آگاه شدند و از همان ابتدا اعتراضات خود را اعلام کردند. به‌عنوان مثال، در سال ۱۸۹۱، تلگرافی از صدراعظم (در استانبول) درخواست کرد که یهودیان روسی را از ورود به فلسطین و خرید زمین در آنجا ممنوع کند. گزارشی از اطلاعات بریتانیا (احتمالاً درباره اولین کنگره ملی فلسطینی‌ها در قدس در سال ۱۹۱۹) شرکت‌کنندگان را به‌گونه‌ای توصیف کرده است که شگفت‌زده بودند که چگونه متحدین جنگ جهانی اول می‌توانند درباره حق تعیین سرنوشت صحبت کنند؛ اما فلسطین را به مردمی بیگانه که اکنون در اقلیت هستند، واگذار کنند و در نهایت آن‌ها را از زمین‌هایشان بی‌خانمان ساخته و به طرز حتمی بر آن‌ها ستم خواهند کرد... [بسیاری]... به‌طور قهری با هر تلاشی برای تأسیس یک دولت یهودی در این سرزمین مقاومت خواهند کرد. در سال ۱۹۳۵، پنج حزب سیاسی عرب درخواست «قطع فوری مهاجرت یهودیان» را کردند. کاتان تصریح می‌کند: «صهیونیسم واکنش خشن فلسطینی‌ها را برانگیخت؛ زیرا آن‌ها آن را تلاشی از سوی گروهی از مهاجران بیگانه برای گرفتن کشورشان می‌دانستند». او سپس به شورش‌های سال‌های ۱۹۲۰، ۱۹۲۱ و ۱۹۲۸-۲۹ و انقلاب بزرگ عربی ۱۹۳۶-۳۹ پرداخته است. (کاتان، ۲۰۰۹: ۸۳-۹۷). در قضیه فلسطین، او بیان می‌کند که حق تعیین سرنوشت برای اکثریت عرب «موقتاً به تعویق افتاد تا به صهیونیست‌ها فرصتی داده شود تا خانه خود را ایجاد کنند تا عرب‌ها نتوانند... [قانون] ی را برای محدود کردن مهاجرت یهودیان تصویب کنند» (همان، ۱۳۰-۱۳۱). بالفور این رفتار استثنایی را تأیید کرد.

اما اسرائیلی‌ها می‌گویند: «ما به‌طور عمدی و به‌حق، اصل حق تعیین سرنوشت را نمی‌پذیریم. اگر با ساکنان کنونی مشاوره می‌شد، بی‌شک رأی ضد یهودی (برای مهاجرت) صادر می‌کردند. توجیه ما... این است که... ما مسئله یهودیان خارج از فلسطین را یکی از



مسائل جهانی می‌دانیم و معتقدیم که یهودیان حق تاریخی برای داشتن خانه‌ای در سرزمین قدیمی خود دارند... صهیونیسم... ریشه در... امیدهای آینده دارد که اهمیت بیشتری نسبت به آرزوها و تعصبات ۷۰۰،۰۰۰ عربی که اکنون در آن سرزمین قدیمی ساکن هستند، دارد». (کاتان، ۲۰۰۹: ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۹، ۲۵۰) این در حالی است که اسناد بین‌المللی حقوق بشر در یک نقطه که احترام و تضمین حقوق بنیادین، کرامت و ارزش ذاتی انسان است، مشترکند و «اسناد گوناگون حقوق بشر (اعم از بین‌المللی، منطقه‌ای، عام و خاص، الزام‌آور و غیر الزام‌آور) همه به دنبال هدف و مقصود مشترکند و آن عبارت است از تأکید و تبیین جلوه‌های گوناگون اصل کرامت انسانی. بنابراین می‌توان ادعا کرد که هرگونه شرط یا اعلامیه تفسیری که در نهایت این هدف محوری را نادیده بگیرد، شرطی غیر معتبر و فاقد وجاهت است، خواه مورد اعتراض کشورهای دیگر در {فلسطین} قرار بگیرد، خواه نگیرد». (سید فاطمی، ۱۳۹۸: ۱۸۸)

گلدمن استدلال می‌کند که ستیزه‌جویی مسیحیان اروپایی علیه یهودیان اروپایی، یکی از شرم‌آورترین فصل‌های تاریخ اروپا است و در کنار فتح «اروپای جدید» و تبعید میلیون‌ها آفریقایی به بردگی، همواره دلیل محکمی برای تأسیس دولتی با اکثریت یهودی در بخشی از جهان که اقلیت‌های یهودی خود را مورد آزار و اذیت قرار داده بود (اروپا)، یا حداقل به دلیل اخراج مردم بومی چند صدسال قبل، «زمین اضافی» داشت («اروپای جدید») وجود داشته است؛ اما این مسیحیان اروپایی بودند که به یهودیان اروپایی مدیون یک دولت بودند، نه مسلمانان یا اعراب. هیچ‌گاه دلیلی برای تأسیس دولتی با اکثریت یهودی در فلسطین یا هر بخش دیگری از جهان عرب و مسلمان وجود نداشته است. «حق بازگشت» برای گروه‌های قومی که ۱۸۰۰ سال غایب بوده‌اند، به‌سادگی حقی نیست که بتوان آن را تعمیم داد، بدون اینکه اختلال شدیدی در انتظارات تثبیت‌شده در سراسر جهان ایجاد کند. همچنین این حقی نیست که اکثر یهودیان اسرائیلی آن را بپذیرند. مثلاً اگر گروه قومی فرضی در سال ۲۰۱۱ اعلام کند که قبل از سکونت یهودیان در آنجا، از اسرائیل باستان اخراج شده‌اند و اکنون قصد بازگشت دارند. همان‌طور که اخیراً از زبان یک زن جوان یهودی-اسرائیلی با صداقت تحسین‌برانگیز نقل شده است: «ما به خانه آن‌ها حمله



کردیم. نمی‌توانید این را انکار کنید». او در این مورد، آنچه را داوید بن گوریون در سال ۱۹۵۶ گفته است، بازتاب می‌دهد. (Goldmann, 1978: 99)

به‌هرحال با این روایت که گلدمن از آن پرده می‌دارد، اساساً حق تعیین سرنوشت، حقوق بشری و اصول کلی حقوقی در فلسطین نادیده گرفته می‌شود. این درحالی است که «در حوزه حقوق بشری نمی‌توان از حق‌های بنیادین و مورد تصریح اعلامیه حقوق بشر و حق‌های عرفی مربوط به عرف بین‌المللی و اصول حقوق ملی که مورد پذیرش ملت‌های متمدن است، سرباز زد». (سید فاطمی، ۱۳۹۸: ۱۹۷-۱۹۸) با این وصف تاریخی، ضرورت ایجاب می‌کند که این مسئله را باید در محک تئوری جنگ عادلانه قرار داده و با عنایت به عناصر این نظریه به مقاومت در فلسطین پرداخت.

۲. مبانی نظری

بحث از چگونگی و دوپارگی «اخلاق» و «جنگ»، برای بسیاری از متفکرین عرصه حقوق بین‌الملل و فلاسفه سیاسی همواره از جدی‌ترین موضوعات بوده که برای طرح موضوع این نوشته، باید به آرا و اندیشه‌های آنان اشاره شود؛ زیرا مقاومت آن وقت می‌تواند در محک اخلاقی بودن و غیراخلاقی بودن قرار بگیرد که نظریه‌های موجود در این باب واکاوی شده باشد.

۲-۱. اخلاق جنگ در دیدگاه‌های غربی

مفهوم جنگ عادلانه و نسبت آن با الهیات مسیحی، بیش از شانزده قرن است که در کانون بحث‌های فلسفه سیاسی در جهان مسیحیت قرار دارد. نظریه جنگ عادلانه از مهم‌ترین نظریه‌های روابط بین‌الملل و فلسفه سیاسی پیرامون صلح است که آگوستین (۳۵۴ م) آن را طرح کرده و بسط داده است. او جنگ را در صورتی عادلانه می‌داند که صادرکننده جنگ، دارای مشروعیت الهی بوده و هدفش از این کار اجرای عدالت و برپایی جامعه توحیدی و صلح باشد. از طرفی، وی محور اساسی جنگ عادلانه را گناه قرار می‌دهد و بیان می‌کند که جنگ عادلانه برای رهایی از زندگی مادی و شکل‌گیری زندگی معنوی، شکل می‌گیرد. آگوستین کوشیده تا بر اساس مباحث دینی، تعریفی متفاوت از عدالت ارائه کند و بر اساس



آن دیدگاهی متفاوت با فلاسفه گذشته خود از عدالت که صورتی زمینی داشت و تفسیری روشن از جامعه معنوی و آرمان شهر خود بر اساس ادله دینی و طبیعی ارائه کند. نظریه جنگ عادلانه به لحاظ ساختار منطقی که دارد، از طرفی با نظریه جنگ عادلانه در نزد فلاسفه کلاسیک و از طرف دیگر با نظریه جنگ مقدس نزد فلاسفه قرون وسطی هم خوانی دارد. به اعتقاد برخی از نویسندگان رایج ترین دیدگاه های اخلاقی در رابطه با اخلاق جنگ، در حوزه تفکر غربی را می توان در قالب سه الگوی اخلاقی پیگیری کرد. (موزلی، ۱۳۹۱: ۵۶-۵۵)

۲-۱-۱. الگوی فایده گرایی

الگوی فایده گرایی، بر این نکته تأکید دارد که با فرض پیروزی نظامی در جنگ به عنوان هدف غایی، باید با کاربست شیوه ها و روش های مختلف و مطمئن با کمترین هزینه و زمان این هدف را محقق ساخت. در این دیدگاه بر استدلال هایی که ضرورت نظامی را توجیه می کند، تأکید می شود. به عنوان مثال لازمه شکست دادن آلمان ها در جنگ جهانی دوم، بمباران شدن مراکز غیرنظامی در آلمان بود که انجام شد. به اعتقاد فایده گرایی کنوانسیون های جنگی از آن جهت که می تواند مانع تداوم جنگ شود و با کاهش هزینه های جنگ زمینه کمینه کردن انتقام جوئی را فراهم می سازد؛ مفید است. در الگوی فایده گرایی قوانین حاکم بر رفتار جنگی تحت الشعاع نیازهای نظامی و سیاسی است: «اگر زیر پای گذاشتن برخی قواعد نفعشان بیش از ضررشان باشد، پیامدگرایان چاره ای جز تسلیم در برابر ضرورت های نظامی ندارند. (نادری، ۱۳۹۶: ۱۱)

۲-۱-۲. الگوی گوهر باورانه

الگوی گوهر باورانه، بر این نکته تأکید دارد که در وضع جنگی هیچ گونه اخلاقی وجود ندارد و اخلاق، مختص دوران صلح که امکان رجوع به نهادهای حل و فصل کننده کشمکش وجود دارد، می باشد. در این دیدگاه داشتن هدف عادلانه استدلال مبتنی بر حقانیت جواز کاربست هر وسیله ضروری برای پیروز شدن یا تنبیه دشمن را صادر می کند. (نادری، ۱۳۹۶: ۱۲)

۲-۱-۳. الگوی جنگ عادلانه

در پیشینه سنت جنگ عادلانه، از چرایی و چگونگی جنگ‌ها و ملاک‌های ارزیابی اخلاق جنگ سخن به میان آمده است. (پیک حرفه، ۱۳۹۳: ۱۲۱) نظریه جنگ عادلانه ریشه در افکار متألهینی چون آگوستین قدیس و توماس آکوئیناس و فیلسوفانی چون مایکل والزر و ریچارد نورمن و حقوق‌دانانی چون هوگو پروتیوس دارد (لوبان، ۱۳۹۱: ۵۳۸) در قرن بیستم در واکنش به سلاح‌های کشتار جمعی و شیوه‌های نوین جنگی نظیر مداخله بشردوستانه یا جنگ پیشدستانه مجدداً مباحث نظریه جنگ عادلانه جان تازه‌ای گرفت و نویسندگانی تلاش کردند جنگ‌های جهانی اول و دوم جنگ ویتنام جنگ صربستان جنگ دوم، خلیج، افغانستان و عراق را به محک این نظریه بزنند. (والزر، ۱۳۹۱: ۵۰۱-۴۹۶) به نقل از نادری، (۱۳۹۶: ۶۵) به عبارت روشن‌تر، پس از جنگ جهانی دوم، تحولات چشم‌گیری در عرصه بین‌الملل رخ داد. یکی از مهم‌ترین این تحولات برجسته شدن مقوله حقوق بشر است که نهایتاً به تحولی بنیادین در «نظریه جنگ عادلانه» انجامید. «هرچند مطابق رأی نظریه‌پردازان جدید نقض حقوق بشر، مسئله داخلی به شمار نمی‌رود و اگر حقوق اساسی شهروندان جامعه‌ای به نحو گسترده و سیستماتیک نقض شود، دولت‌های دیگر و نیز مراجع بین‌المللی می‌توانند و اساساً گاهی موظفند که برای پیشگیری از نقض حقوق آن شهروندان به زور متوسل شوند. به بیان دیگر، اقدام جنگ برای پیشگیری از نقض حقوق اساسی مردم بک کشور ثالث، البته تحت شرایط معینی، می‌تواند مصادیق جنگ عادلانه به شمار رود». (نراقی، ۱۳۹۰: ۴۵) از جمله جان راولز از جمله نظریه‌پردازان است که برای حقوق بشر در روابط بین‌الملل نقش ممتازی قائل است و نقض حقوق بشر را دلیل موجهی برای دخالت‌های بشردوستانه می‌داند. (همان) «نکته اصلی این نظریه آن است که جنگ فی‌نفسه بد و غیراخلاقی نیست، بلکه چه‌بسا در شرایطی خوب و از لحاظ اخلاقی توجیه‌پذیر باشد. بسیاری از اصول جنگ عادلانه در حال حاضر در قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی انعکاس یافته است». (حاج اسماعیلی و حبیب الهی، ۱۳۹۱: ۳۲-۳۳)

۲-۲. ابعاد جنگ عادلانه

در دیدگاه‌های سنتی نظریه جنگ عادلانه سه بحث جدی و مهم یعنی «۱- دلیل منطقی



برای جنگ؛ ۲- رفتار عادلانه در جنگ؛ ۳- عدالت پس از جنگ» (ویلیامز، ۱۳۹۱: ۵۲۸) را مورد واکاوی قرار می‌دهد که مفصلاً به تبیین ماهیت آن می‌پردازد.

۲-۲-۱. مبنای حقوقی مشروعیت اعلان جنگ

در چارچوب نظریه جنگ عادلانه در اندیشه‌های کلاسیک، چهار معیار اساسی برای توجیه حقوقی آغاز جنگ ضروری شمرده می‌شود که مشخص بودن مرجع اعلان کننده جنگ، انگیزه عادلانه، قصد نیک از مهم‌ترین عناصری است که ذیلاً تحلیل می‌شود:

۱. صلاحیت مرجع اعلان کننده جنگ: تنها نهادهای دارای مشروعیت حقوقی-سیاسی (مانند حکومت‌های ملی یا نهادهای بین‌المللی موردپذیرش جامعه جهانی) مجاز به اعلان جنگند. در دوران قرون وسطی، این صلاحیت به پاپ، اسقف‌ها، پادشاهان و مرزبانان اختصاص داشت؛ اما با تکوین دولت-ملت‌ها، این حق به حاکمیت‌های ملی تفویض گردید. با این حال، این موضوع همچنان محل مناقشه است. به‌عنوان مثال، در جنگ آمریکا علیه عراق (۲۰۰۳)، واتیکان به‌عنوان نهاد حافظ سنت جنگ عادلانه، با استناد به قرار گرفتن عراق تحت نظارت سازمان ملل متحد، این جنگ را فاقد مشروعیت حقوقی دانست. (همان: ۵۳۰)

۲. انگیزه عادلانه: بر اساس اجماع نظریه‌پردازان، تنها «دفاع مشروع در برابر تجاوز مادی» به‌عنوان انگیزه عادلانه جنگ شناخته می‌شود. با این وجود، برخی اندیشمندان، «جنگ تهاجمی» را در مواردی چون تعقیب و مجازات مهاجم یا اقدام پیش‌دستانه برای دفع حمله قریب‌الوقوع، مشروط به وجود ادله کافی، مجاز می‌دانند. (موزلی، ۱۳۹۱: ۵۷)

۳. قصد نیک (نیت خیر): مطابق اصل حقوقی-قصد نیک-هدف از جنگ باید صرفاً «استقرار عدالت» باشد و نه تأمین منافع سیاسی، اقتصادی یا توسعه‌طلبی سرزمینی.

۴. جنگ آخرین چاره و راه‌حل: جنگ تنها زمانی مشروعیت می‌یابد که کلیه شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلاف، مانند مذاکره، میانجیگری و تحریم، به نتیجه نرسیده باشد. این اصل با توجه به غیرقابل بازگشت بودن پیامدهای جنگ، از جمله تلفات انسانی و تخریب زیرساخت‌ها، از جایگاه حقوقی ویژه‌ای برخوردار است. (موزلی، ۱۳۹۱: ۵۸)



۲-۳-۳. الزامات حقوقی رفتار عادلانه در حین جنگ

بر اساس نظریه جنگ عادلانه، رعایت اصول اخلاقی-حقوقی در جریان نبرد، فارغ از مشروعیت یا عدم مشروعیت هدف آغاز جنگ، الزامی است. این اصل مبتنی بر تفکیک دو سطح «حقوق آغاز جنگ» و «حقوق حاکم بر رفتار در جنگ» است. به عنوان نمونه، یک دولت ممکن است با «هدف غیرعادلانه» وارد جنگ شود؛ اما رفتارش مطابق موازین حقوق بشر دوستانه باشد، یا برعکس. (موزلی، ۱۳۹۱: ۶۳)

الف) اصول سه‌گانه حاکم بر رفتار در جنگ

در این بند به اصول ثلاثه یعنی اصل تمایز، تناسب و مسئولیت پذیری علی حده می‌پردازیم:

۱. اصل تمایز (تفکیک): تفکیک دقیق میان «نظامیان» (اهداف مشروع نظامی) و «غیرنظامیان» (افراد و اهداف غیرنظامی) الزامی است. حمله عمدی به غیرنظامیان یا استفاده از ایشان به عنوان سپر انسانی، نقض کنوانسیون‌های ژنو (۱۹۴۹) و پروتکل‌های الحاقی (۱۹۷۷) محسوب می‌شود. ۲. اصل تناسب: میزان خشونت به کاررفته می‌بایست متناسب با «مزیت نظامی مورد انتظار» باشد. این اصل با دورویکرد حقوقی تبیین می‌شود: یکی اینکه رویکرد فایده‌گرایانه: کاهش حداکثری خسارات و رنج‌های غیرضروری که در صفحات پیشین ذیل الگوی اخلاق مورد بحث قرار گرفت و دیگر رویکرد اخلاق کانتی: رعایت کرامت انسانی تمامی طرف‌های درگیر. (همان: ۶۵-۶۸) ۳. اصل مسئولیت‌پذیری: یعنی جنگجویان موظف‌اند با در نظر گرفتن «پیامدهای بلندمدت اعمالشان»، به گونه‌ای عمل کنند که پس از بازگشت به زندگی مدنی، از جهت اخلاقی و حقوقی قابل دفاع باشد. این اصل بر لزوم پرهیز از جنایات جنگی تأکید دارد. (به نقل از نادری، ۱۳۹۶: ۱۴)

۳-۳-۳: اصول حقوقی حاکم بر دوره پساجنگ (Jus post Bellum)

طرفداران نظریه جنگ عادلانه، اصولی را برای تضمین عدالت در دوره پساجنگ طراحی کرده‌اند که شامل موارد زیر است: ۱. پرهیز از تحمیل خشونت یا مجازات‌های غیرمتناسب یعنی پیروزی در جنگ به دولت فاتح حق اعمال مجازات‌های خودسرانه یا تحمیل شرایط ناعادلانه را نمی‌دهد؛ ۲. تقسیم‌بندی سناریوهای پساجنگ که بر اساس وضعیت نهایی جنگ (شکست، پیروزی یا آتش‌بس). اصول حقوقی متفاوتی برای استقرار صلح پایدار

لازم است: ۱. در صورت شکست، دولت مغلوب باید از مجازات‌های غیرانسانی مصون باشد؛ ۲. در صورت پیروزی، دولت فاتح موظف به مشارکت در بازسازی مناطق آسیب‌دیده است؛ ۳. در صورت آتش‌بس، توافق‌نامه صلح باید منافع تمامی طرف‌ها را لحاظ کند. (برای بحث تفصیلی‌تر، ر.ک. موزلی، ۱۳۹۱: ۶۸-۶۹) این اصول در راستای جلوگیری از تداوم چرخه خشونت و تضمین صلحی عادلانه تدوین شده‌اند.

۳. منتقدین نظریه جنگ

اگرچه سنت جنگ عادلانه از معتبرترین و معقول‌ترین الگوهای اخلاقی جنگیدن در نزد متفکران غرب به شمار می‌آید؛ اما با این حال، نقدهای جدی به این سنت اخلاقی شده است. نوام چامسکی در سخنرانی که در آکادمیک نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۶م. انجام داد، به تحلیل منابع سه‌گانه موجود - آثار و نوشته‌های دانشگاهی، قضاوت‌های اخلاقی مبتنی بر شهود انسانی و قوانین مدون بین‌المللی - در رابطه با جنگ عادلانه می‌پردازد. دیدگاه نقادانه چامسکی را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: «اولاً آنچه در زمینه جنگ عادلانه منتشر شده، شایان توجه است؛ اما چندان آموزنده نیست و چیز زیادی به دست ما نمی‌دهد؛ دوم اینکه مفاهیم و استنباط‌های مختلف درباره طبیعت بشر باید محور اصلی بحث و فحص درباره جنگ را تشکیل دهد، گرچه تحقیقات جدی در این زمینه هنوز در مرحله جنینی است؛ سوم آنکه گرچه چارچوب‌های قانونی مدون در زمینه جنگ به زعم من معقول و پسندیده هستند؛ اما آنچه در جهان واقع رخ می‌دهد، تنها تأکیدی است بر آن کلام مشهور تاکیتوس یونانی که قوی هر آنچه میلش کشید، می‌کند و ضعیف تنها به فرمان‌های قوی گردن می‌گذارد». (چامسکی، ۱۳۹۱، ۵۱۵-۵۱۴)

نوام چامسکی در این سخنرانی، استدلال‌های یکی از مشهورترین فیلسوفان اخلاق و سیاست «جین بتکه الشتین» در کتاب جنگ عادلانه علیه ترور مبنی بر عادلانه بودن بمباران افغانستان را نقد می‌کند در این کتاب خانم الشتین معیارهای چهارگانه‌ای برای جنگ عادلانه ارائه می‌کند که با دیدگاه دیگر نظریه‌پردازان جنگ عادلانه همخوانی دارد: ۱. مرجعی مشروع باید آغاز جنگ را با صراحت اعلام کند یا آن را تصویب کند؛ ۲. شروع جنگ باید مبتنی بر قصد و نیت درست باشد. اعمال قوه قهریه و زور مجاز است اگر این



کار مانع از اذیت و آزار مردم بی‌گناه شود؛ ۴. توسل به جنگ باید آخرین قدم باشد. به اعتقاد چامسکی معیار اول و دوم کاملاً پوچ و بی‌معنی است؛ زیرا اعلام جنگ از جانب متجاوز نمی‌تواند مبنایی برای عادلانه بودن جنگ باشد و جانی‌ترین متجاوزان بر خیر بودن قصد و نیتشان اذعان دارند. معیارهای سوم و چهارم به اعتقاد چامسکی معقول است؛ اما در مورد بمباران افغانستان صادق نیست». (پیشین، ۵۱۶) برخی تحلیل‌گران دیگر نیز در راستای منازعه اسرائیل و فلسطین باورمند است که «بایستی در کنار ابزارهای حقوق بین‌الملل رویکرد دیگری (مدنی) را فعال و مطابق آن عمل کرد. چگونه ادبیات حقوق بین‌الملل در مورد اکثریت بومی ساکن در یک منطقه در کانادا، ایالات متحده، استرالیا و نیوزلند به‌ضرورت رعایت حقوق ضد تبعیض رأی می‌دهند. همان رویکرد در منازعه اسرائیل-فلسطین قابل اعمال است». (صالحی، وینته میوت، ۱۴۰۳: ۴۳۳۹)

نتیجه‌گیری

با وقوع جنگ جهانی دوم، موج عظیمی از یهودیان در راستای سیاستی که انگلیسی‌ها با حمایت آمریکا برای تأسیس دولت مستقل یهودی و تقویت بنیان سیاسی صهیونیسم اتخاذ کرده بودند، رهسپار فلسطین شدند به‌طوری که در فاصله ۵ سال جنگ جهانی دوم؛ یعنی از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴ میلادی تعداد یک‌صد هزار یهودی دیگر به‌سوی این سرزمین سرازیر شدند. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ میلادی، سازمان ملل متحد طرح تقسیم فلسطین به دو کشور اسرائیل و فلسطین و اداره شهر اورشلیم به‌صورت بین‌المللی را تصویب کرد. این طرح موافقت سران صهیونیست را در پی داشت؛ اما فلسطینیان و دولت‌های عرب منطقه بی‌درنگ آن را رد کردند و از تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۴۷ تا ۱۴ مه ۱۹۴۸ میان شبه‌نظامیان فلسطینی و یهودی، نبردهای خونینی درگرفت. نهایتاً در ۱۴ مه ۱۹۴۸ هم‌زمان با پایان قیمومیت بریتانیا بر فلسطین، دولت اسرائیل با صدور منشور استقلال اعلام موجودیت کرد. یک روز پس از اعلام استقلال تمامی همسایگان عرب به‌طور هم‌زمان به اسرائیل حمله کردند که متحمل شکست شدند. از آن پس مجموعه‌ای از درگیری‌های نظامی بین نیروهای اسرائیلی و کشورهای عرب رخ داده که جنگ ۱۹۴۸، جنگ ۱۹۵۶ جنگ شش‌روزه ۱۹۶۷ و جنگ یوم کیپور ۱۹۷۳ مهم‌ترین آن‌ها بوده‌اند.

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که پس از جنگ جهانی دوم، تحولات چشم‌گیری در عرصه بین‌الملل رخ داد. یکی از مهم‌ترین این تحولات، برجسته شدن مقوله حقوق بشر بود که نهایتاً به تحولی بنیادین در «نظریه جنگ عادلانه» انجامید و از سوی، نقض حقوق بشر، مسئله داخلی به شمار نمی‌رود و اگر حقوق اساسی شهروندان جامعه‌ای به نحو گسترده و سیستماتیک نقض شود، دولت‌های دیگر و نیز مراجع بین‌المللی می‌توانند و اساساً گاهی موظفند که برای پیشگیری از نقض حقوق آن شهروندان به‌زور متوسل شوند. در نتیجه مقاومت فلسطین مشروع‌ترین مقاومت است که تمام ویژگی‌های مبنایی نظریه جنگ عادلانه همچون: ۱- دلیل درست برای جنگ؛ ۲- رفتار عادلانه در جنگ؛ ۳- عدالت پس از جنگ، لحاظ شده و در ضمن اینکه، کلیه مبانی حقوقی چون مرجع مشروع، قصد نیک، جنگ آخرین گزینه را دارا بوده و همه مؤلفه‌های حقوقی را مقاومت فلسطین در بردارد. در پرتو چنین نگاهی، مقاومت اسلامی شکل گرفته و به خاطر نقض حقوق بشری، حقوق بنیادین، کشتار سیستماتیک و اشغال فلسطین، به مقاومت و دفاع پرداخته و در ضمن، دولت‌ها و مراجع بین‌المللی نیز موظفند که این مقاومت را حمایت کنند.



فهرست منابع

۱. پاپه، ایلان، (۱۳۹۶)، پاک‌سازی قومی فلسطین، (مترجم: محسن کرباس‌فروشان)، تهران: انتشارات طاعتی.
۲. پیک حرفه، شیرزاد، (۱۳۹۳)، تبیین، تحلیل و تعدیل استدلال نتیجه دوگانه در اخلاق هنجاری و بررسی تأثیر آن در قوانین بین‌المللی مربوط به جنگ، حکمت و فلسفه، سال دهم شماره اول، بهار.
۳. حاج اسماعیلی، محمدرضا؛ حبیب‌الهی، مهدی، (۱۳۹۱) بررسی و تحلیل نظری اخلاق جنگ در قرآن و حدیث، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه اخلاق، سال پنجم، شماره پانزدهم.
۴. صالحی، هادی؛ وینته میوت، رابرت، (۱۴۰۳)، گذار حقوق بشردوستانه به حقوق ضد تبعیض: تحلیلی حقوق بشری بر منازعه اسرائیل-فلسطین بر چایه شهروندی، مطالعات حقوقی، دوره شانزدهم، شماره اول، ص ۴۲۵-۴۲۷.
۵. قاری سید فاطمی، محمد، (۱۳۹۸)، درآمدی بر مباحث نظری؛ مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع، تهران: نشر نگاه معاصر.
۶. لویاتان، دیوید، (۱۳۹۱) جنگ عادلانه و حقوق بشر، (ترجمه: یاسر روستایی)، مهرنامه، ویژه‌نامه جنگ و صلح، تهران: هنر سرزمین سبز.
۷. موزلی، الگزار، (۱۳۹۱)، نظریه جنگ عادلانه، (ترجمه: خشایار دیهیمی)، مهرنامه، ویژه‌نامه جنگ و صلح، تهران: هنر سرزمین سبز.
۸. نادری، مهدی، (۱۳۹۶)، مدل نظری اخلاق جنگ در تفکر شیعی و با تأکید بر دیدگاه حضرت آیت‌الله سیستانی، دانش سیاسی، سال سیزدهم، شماره دوم، (پیاپی ۲۶)، پاییز و زمستان.
۹. نراقی، آرش، (۱۳۹۰)، اخلاق حقوق بشر، تهران: نشر نگاه معاصر.
۱۰. والزر، مایکل، (۱۳۹۱)، پیروزی نظریه جنگ عادلانه و خطرهای موفق شدن، (ترجمه: صالح نجفی)، مهرنامه، ویژه‌نامه جنگ و صلح، تهران: هنر سرزمین سبز.



11. Levine, M, (2005). Overthrowing geography: Jaffa, Tel Aviv and the struggle for Palestine, 1880-1948. Univ of California Press.
12. Simoni, M (1999). A dangerous legacy: Welfare in British Palestine, 1930-1939. Jewish History. 13(2), 81-109.
13. Victor Katan, (2009). From Coexistence to Conquest: International Law and the Origins of the Arab-Israeli Conflict, 1891–1949. London: pp 29-95.
14. McCarthy J (1990). The Population of Palestine: Population History and Statistics of the Lat Ottoman Period and the Mandate. New York: Columbia University Press.
15. Khalidi W (1997). Revisiting the UNGA Partition Resolution. Journal of Palestine Studies 27(1) 5-21.
16. Goldmann N (1978). The Jewish Paradox. London: Weidenfeld and Nicolson.

